

(۳۳)

گرایید طبع مبارک حضرت اعلیٰ را از در کیدانیده مایل باستیصالش ساخته بود آن حضرت قاسمخان را با لشکری جداگانه بکفایت مهم او تعیین کرده مقرر فرمودند که همراه راجه جسونت سنگه بارجین رود و بعد از رسیدن آنجا اگر مصالحت اقتضا کند قاسمخان متوجه دفع مراد بخش و اخراج او از گجرات کردن و الا کومکی راجه جسونت سنگه و ضمیمه لشکر او بوده بتفاهت یکدیگر مهمی که زودهد بیان قیام نمایند و عساکر مذکوره بیعت و درم ربیع الاول این سال از پیشگاه خلافت بدانصوب رخصت یامت و بی شکوه باین اکتفا نکرده صوبه وسیع مالوه را نیز از حضرت اعلیٰ التماس نموده باقطاع خود گرفت و خواجه محمد صادق بخشی دوم خویش را با فوجی شایسته بآنجا فرستاد که در بندوبست ولایت مذکوره و استعمالت قلوب زسیداران آن مرزو بوم کوشیده هنگام کار و وقت پیکار کومکی راجه جسونت سنگه باشد باجمله راجه مزبور و قاسمخان بارجین رسیده آنجا رحل اقامت انداختند و بضبط صوبه مالوه و حفظ قلاع و ثغور آن پرداختند و بی شکوه مترصد رسیدن پسر بزرگ و لشکرهایی که با او بمهم ناشجاع رفته بودند می بود که آنها را نیز بهمین هیئت مجموعی بارجین فرستاد تا هر قدر لشکر بکجا جمع آمده مرکز ضمیر فساد اندیش او بفعل آورند و درینمدت برهم خوردگی و آشوب ناشجاع و مراد بخش از تذک ظرفی و بیحوصلگی او ای سرکشی بر افراشته اکثر مردم اطراف نیز بموافقت ایشان تغییر سلوک پیش گرفته قدم در راه دافرمائی گذاشته بودند با آنکه خدیو قدیمی نژاد از آنجا که حلم و وقار و وسعت حوصله خداداد و کمال متانت و دافائی در ذات

(۲۴)

والانهاد آنحضرت است اصلاً و قطعاً بوقوع اینمرااتب و منوح این قضایا از جا در نیامده مصدر امری که مشعر بمرکشی و نافرمانی باشد نگشته بودند و بمقتضای سعادت فطری و رعایت ادب مرموی از طریق متابعت و رضا جوئی والد سلیمان حشمت عدول نمینمودند بی شکوه فتنه پزده همواره از کمال عداوت و فساد اندیشی در انحراف طبع مبارک آنحضرت ازین بهره منفد سعادت ازلی میکوشید و مقدمات نا ملایم فرض آمیز و امور غیر واقع وحشت انگیز خاطر نشان کرده کرد کدورت و غبار کلفت در میانه می انگیخت تا آنکه رفته رفته بشامت فتنه سازی و امساک او تغیر گونه بمزاج همایون راه یامت و باغواد او عیسی بیگ ملازم سرکار والا را که در دربار جهاسدار بخدست و کالت قیام داشت بی صدر جرمی محبوس ساخته بضبط اموال و امتعه او فرمان دادند و بعد از یکچند که در بند بود بقیح آن ادا متفطن گشته او را از قید رها کردند و خلعت داده بخدست خدیو جهان رخصت نمودند و از شایع اطوار آن پسر گشته روزگار که عنقریب بوبال آن گرفتار آید و باعث التهاب نوایر قهر و انتقام این خدیو اسلام و مقتفی آزار حضرت خیر الانام علیه و علی آله و اصحابه کرایم الصلوة و السلام پیشتر همان شد این بود که در اواخر هال از بر گشته بخندی و بی سعادت بی باظهار مراتب اباحت و اتحاد که در طبع از مرکوز بود و آنرا تصوف نام می نهاد اکتفا نه نموده بدین هندوان و کیش و آئین آن بد کیشان مائل شده بود و همواره با برهمنان و جوگیان و سنیامیان صحبت میداشت و آن گروه ضال مضل باطن را مرشدان کامل و عارفان بحق واصل می

(۳۵)

پنداشت و کتاب آنها را که به بید موموم است کتاب آسمانی و خطاب
ریازی میدانست و مصحف قدیم و کتاب کریم میخواند و از کمال
اعتقاد باطلی که به بید بیحاصل داشت برهمنان و سنیاسیان از
اطراف و اکناف به میهای بلیغ و رعایتهای عظیم جمع آورده در
صده ترجمه آن شد و همواره اوقاتش مصروف این هغل نا صواب
و تفکر و تدبر در مضامین ضلالت قرین آن کتاب می شد و بجای
اسماء حسنی آلهی اسمی هندوی که هنوز آنرا پر بهومی نامند
و اسم اعظم میدانند بخط هندوی بر نگینهای الماس و یاقوت
و زمرد و غیر آن از جواهری که می پوشید نقش کرده بآن تبرک
میجست و چون معتقدش آن بود که تکلیف عبادات ناقصان راحت
و عارف کامل را عبادت در کار نیست و کریمه و اَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى
يَاْتِيكَ الْيَقِينُ را بمشرب ملاحظه فرا گرفته دلیل این معنی می
خاست بنا برین عقیده فاسده نماز و روزه و سایر تکالیف شرعیه را
خیر باد گفته بود و این خدیو دین پرور پاک اعتقاد را که همیشه
حمایت دین مبین و رعایت شرع حضرت سید المرسلین صلوات الله
و حله علیه و علی آله و اصحابه الطیبین نصب العین ضمیر منیر
است و مقصود از سلطنت و دولت ترویج شرع و ملت و غرض
از شاهی و مروری اعلاء اعلام دین پروری میدانند و همواره از
عنفوان صبی و شباب بمقتضای سعادت منشی و نیک سرانجامی
خلاصه اوقات گرامی بداد فرایض و سنن و نوازل مصروف داشته
حتی المقدور در اقامت مراسم امر معروف و نهی منکر کوشش
مینمایند از استماع این عقاید ردیه و اطوار باطله ازان بی سعادت

(۳۶)

وخدمت‌العاقبت ع.ق حقیقت دین و مسلمانی بحرکت می آمد و این معنی بر همکدان روشن بود که اگر کار او باسذلال تمام گراید و در فرمان‌فرمائی و حکم‌روائی مطلق العنان‌گردد هرآنند که ارکان شریعت غمرا ازو هرخلل و صدمت اسلام و ایمان بظنظنه کفر و جحود مبدل خواهد گشت تا آنکه درین ایام که این مراتب را از حد برده ایم اخلاق و افعالش بمرتبه کمال رسیده بود غیرت آلهی بر وفق مودای کریمه ان الله لا یغیر ما بقوه حتی یغیروا ما باعینهم مکانات آن عقاید و اعمال را بنکال و استیصال او تعلق گریست چنانچه سرانجام حالش عنقریب عبرت‌آمیزی دیده‌وزان دوربین خواهد گردید چون برخی ازسوانح و وقایعی که مقدمه ظهور نور خلافت و عالم‌آرائی این خورشید اوج سلطنت و فرمان‌روانیت مرقوم خامه صفحه پندرا گشت اکنون وقت آنست که کنک حقایق نگار نگارش متأثر ابدال و گزارش میاسن احوال سعادت منوال این برگزیده در اجال که مقصود از تمهید این مقال است گرائیده آغاز سخن نماید •

نهضت‌رایات نصرت‌آیات از خطه فیض بنیاد

اورنگ‌آباد و وقوع فتوحات گوناگون دران یورش

ظفرانربیمن عنایت‌ایزدی و نیروی اقبال خداداد

یگانه‌ایزد مفضل متعال و دار قیوم بی‌همال که نخل پیرای
هدایتی امکان و نقش طراز کارگاه کون و مکانست چون آفتاب عالمتاب
عدایتش از اوج اقتضای حکمت و مشیت برتوتفویض رتبه خلافت

(۳۷)

و فرمان درائی که ظل مرتبه ربوبیت و خدائیت بر ماحیت دولت و فضایی سعادت صاحب اقبالی انگنده او را مظهر صفات جلال و جمال و دلیل بر قدرت کمال خویش سازد و خواهد که بحکم سابقه لطف یکی از نامداران گروه عباد که گل سرسبد گلشن ایجاد باشد بجهت منصب ریاست عامه که نظیر مرتبه قدرت تامه اوست بر گزیده لوای والای حشمت و رأیت منصور دولتش باوچ کمال و ذروه سپهر استقلال بر افروزد تا به پرتو نیر سعادت و داد پرستی نور افزای انجمن هستی گشته از فروغ هدایت و توفیق چراغ احسان و مشعل ایمان در بزمگاه گیتی بر افروزد و رونق کارگاه ملک و دولت از رواج کارخانه دین و ملت جسته بشعله تیغ کفر سوز و لعله شمشیر عالم افروز خس و خاشاک شرک و بدعت بسوزد هر آینه ذات قدمی سماتش بجاییل فضایل و شرایف مناقب که طراز کسوت سلطنت و جهانداری و عنوان صحیفه ابهت و نامداریست از علو نفس و رسوخ عزم و وفور شجاعت و کمال دین داری و اصانت رای و اصابت تدبیر و بخت و اقبال بلند و همت آسمان پیوند آراسته همواره او را مطمح انظار لطف بی غایت و مطرح انوار فضل بی نهایت خویش دارد و کلید فتح ابواب مرادات و سر رشته نظم اسباب سعادت بدست اقبالش سپرد چنانکه نقش هر مدعا که بکاک اندیشه بر لوح ضمیر کشد مطابق رقم تقدیر باشد و صورت هر مطلب که بر خاطر ارجملدش جلوه نماید حصول آن بی تشویش توقف و تاخیر صورت بزند عظیم امور که عقول و انهام اهل روزگار آنرا محال انکار در نظر همت و ایش سهل نماید و کارهای دشوار که انکار

(۳۸)

و اوهام زیرکان هشیار از قبیل ممتنعات شمارد از دست عزیمت
کشورکشایش بآسانی براید نهال دولت اعدایش مانند چنار آتش
از خود برآرد و نخل حشمت دشمنانش از برگ و شاخ تیشه و لره
از برای خود مازد هرکج اندیشی که با او کمان عناد کشد روزگارش
هدف نازک بلا گرداند و هر باطل پزوهی که بر شمع دولتش دم
مردی وزاندبآن چراغ بخت خود فرو نشاند عقدهای مشکل بیک
حرکت مرانگشت تدبیرش کشاید و کارهای خطیر بهنیم اشاره
ابروی شمشیرش ساخته آید درکشایش صعب امور جز بشیر
منود توکل توکل نجوید و هنگام شداید حرور و نتن غیر از طریق
قبات قدم نیوید از فرط شهامت و وقار در موافق هیچجا مانند کوه
بمیلاب لشکر انبوه از جا سرود و از کمال استقلال و قرار در آزمونگاه
جوهر شمشیر مررشته رای و تدبیر از کف نفهد و در جمیع معارک
و میادین آن سعادت مند دنیا و دین را جنود نصرت و تائید آسمانی
قرین و همراه باشد و در همه شداید و مهالک سالار عون و عنایت
ربانی پدشرد پناه ظفر پناه •

• نظم •
چو ایزد یکی را ز الطاف خاص • بفرمان روانی دهد اختصاص
به نیروی طاع توانا بود • بتلقین الهام دانا بود
بتدبیر کشور کشائی کند • بانبال معجز نمائی کند
مرازد لوا چون بدعوی ملک • پیاره باو ملک داری ملک
شود اختر روانش چون عیان • مدبری بد اختر فتد در زبان
بهر کار مشکل که رای آورد • بآسانی آنرا بجای آورد
چو خورشید بختش نماید جمال • رسد اختر دشمنان را زوال

(۳۹)

ز قدر او کند دعوی برتری • نماند کسی را سر سروری
نظیر این تحریر و مصداق این تقریر صورت حال فرخنده مآل
گیتی خدیو عالمگیر است که چون خامه تقدیر باقضاء کمال
حکمت منشور سلطنت در خلافت عالم را بدام نامی آنحضرت رقم
معادت کشیده بود و مصلحت سنج قضا صلاح کار دین و دولت و
مصلحت امور ملک و ملت بجلوه بخت فیروز و اقبال جهان
افروزش اندیشیده لاجرم پیوسته ذات بیهمالش در مدارج استکمال
این مفاخر و معالی بیای همت عالی عروج مینمود و یوما فیوما
سر رفعت و جلالش از ترقی بپرخ برین میدود همواره سابقه عنایت
ازلی او را در حل وقایع و مشکلات بلطائف تایید نصرت میداد و
بارقه لطف لم یزلی در تیره شب حادثات از فروغ الهام چراغ
هدایت در راه تدبیرش می بهاد عنان عزیمت کشورگشا بهر
جانب که می تافت نصرت و ظفر در اسپه باستقبالش می شنافت
و یگران همت والا بسمت هر مقصد که می تاخت کار ساز
حقیقی آنرا باحسن وجهی می ساخت هر آتش کبندی که
حساد دولتش می افروختند بآن خرمین بخت و اقبال خود
می سوختند و هر غبار کبندی که اعداء سلطنتش می انگیزند از آن
گرد نا کامی و ادبار برفرق روزگار خود می پیچند چنانچه شاهد
صدق اینمقال از تتبع مآثر احوال مینمت پیرا و استماع بدایع
وقایع دولت انرا که آنحضرت را در ایام فرخنده فرجام بادشاه
زادگی بیمن جوهر همت و علو فطرت روی نموده بر پیشگاه خاطر
همگان جلوه گرمیت و مجددا از ملاحظه غرائب حوادث و فتوحات

(۴۰)

خبرت بخش که بدنیروی بخت بلند در سوخ عزیزت آسمان پیوندش
از ابتداء نهضت ریات ظفر طراز از خطه دلگشای اورنگ آباد تا
جلوس عالم آرائی بر سر بر خلافت ابد بنیاد صورت وقوع یافته پرتو
ظهور ایند معنی بر ساحت ضمیر آگاه دلان می تابد تفصیل این
اجمال و تبیین این شگرف داستان اقبال آنکه چون خدیو جهان حال
کونست و بیماری و کیفیت بی اختیارى حضرت اعلی و فساد و
اختلال ملک و نژده انگیزی و تبه رانی بی شکوه برین منوال یافتند
که نگارش پذیرفت و بدیقین دانستند که آنحضرت را از احتیاء ضعف
و فتور قوی سر و برگ پر نخت مملکت نمانده است و بنابر رعایت
مراتب حزم و احتیاط ارخاء نژان پیشکوه کرده با او مواسات و ممانعت
میدمایند و بیم آنست که اگر چندی دیگر برین نهج بگذرد در ارکان
سلطنت و اساس خلافت خالهای عظیم بهمرسد که تدارک آن
به هیچوجه صورت پذیر نباشد و حفظ ناموس دین و دولت و جبر
اختلال امور ملک و ملت در کیش غیرت و حمیت پادشاهانه
واجب می نمود و نیز ایند معنی متحقق بود که اگر بی شکوه فرصت
دفع و استیصال مراد بخش یانده خاطر از مهم او بپردازد و پسر
کلان و لشکرهای دیگر بار پیوندند هر آئینه قوت و شوکت عظیم یافته
بتدبیر مهم دکن خواهد پرداخت و چون طینت نژده سرشت او
بر کینه جوئی و فساد انگیزی مجبولست حلوک طریق حلم و
مدارا با مودی ندارد لا جرم رایی جهان آرای که جلوه گاه شواهد
رموز آسمانی و مطلع انوار الهام ربانیت چنان اقتضا نمود که
پیش ازین صبر بر اوضاع و اطوار نگوهیده و اعمال و افعال ناپسندیده

(۴۱)

آن جاهل بیخرد نفرمایند و شورش ملک و دولت را زیاده ازین تحمل نکرده بعزم ملازمت حضرت اعلیٰ از خطا دلگشایی اورنگ آباد که مرکز ریاست حشمت و اقبال و آرامگاه موکب جاه و جلال بود بصوب مستقر الخلافت نهضت نمایند و در بار عالم مدار را بفر وجود فائض الانوار زیب و آراحتگی بخشیده یکچند در ملازمت آنحضرت بنظم و نصق امور ملک که انواع فتور بارکان و قواعد آن راه یافته بود بپردازند و دست استیلاء بیشکوه که مصدر این همه فتنه و فساد گشته در مرصه خالی گوی سلطنت و حکم روائی میبایخت و طبل خود کلمی و خود رائی میبواخت از امور دولت کوتاه ساخته حضرت اعلیٰ را از قید تعلق اد بر آورند و مقرر فرمودند که مراد بخش را که از خامی و بیحوملگی مصدر اداهای جاهلانه گشته درینوقت دست احتشام و اعتماد بدامن عاطفت و ذیل عنایت خسروانده زده بود با خود بملازمت آنحضرت آورده اعتقایی جرایم او نمایند و بعد از تصمیم این عزیمت خیر انجام چون عبور موکب فیروزی اعتصام از راه مالوه می شد و راجه جمونت سنگه و قاسم خان چنانچه مذکور شد با لشکرهای عظیم در اوچین بودند و احتمال این بود که از بی معادتی و ادبار باشاره بیشکوه که راضی بتوجه همایون بدربار نبود حد راه موکب ظفر شعار شوند و بگام محاربه و پیکر پیش آیند و نیز درپایه سریر خلافت آن فتنه پژوه با لشکری انبوه و دلی از رشک شکوه اقبال این حضرت لبریز غصه و اندوه درکمین کینه جوئی بود و با سپاه مختصر عزم این نهضت خیر اثر خلاف قانون احتیاط مینمود لهذا حزم بادشاهانه مقتضی آن شد

(۴۲)

که در توفیر لشکر و سامان توپخانه و سایر ارباب فوج آرائی و اوزار
 نبرد آزمائی کوشیده همایون موکبی در خور این عزیمت والا
 و نهضت جهان پدرا - لازم رکاب نصرت مآب سازند بذابرن بر تو
 اهتمام و توجه بصوب این مطلب افکنده در عرض اندک فرصتی
 لشکری نمایان و توپخانه شایان ترتیب نمودند و سران سپاه ظفر
 شمار و سرداران جنود انجم شمار را بمناسب عالیه و خطابه‌های شایسته
 سر افراز و نامور ساخته بانواع مکرمت و عنایت و اقسام مرحمت
 و رعایت نوازش فرمودند و نظر التفات پیرداخت حال اشکریان انداخته
 بقدر تفاوت درجات و مراتب همه را کامیاب مراحم و مواهب نمودند
 و ملوفه و مواجب افزودند و از بندهای بادشاهی که در آنصوبه بودند
 هر گرا توفیق و سعادت مساعدت نمود و تخم اخلاص و دواخواهی در
 زمین عبودیت کاشت و سرارادت بر خط بندگی و همراهی گذاشت
 بیدمن عواطف و مکارم خسروانه گوی بخت و دولت از همگنان ر بوده
 لوامی مر بلندی و کامرانی بر امر اشد و بقصد امضاء این عزم فرخنده
 فال و اجراء این اراد و خجسته مآل سبین شعبه در حقه جاه و جلال فروران
 اختر - پیر سعادت و کمال بادشاهزاده محمد سلطان را بانجابت خان
 و فوجی از عساکر ابدال مقدمه جنود متح و ظفر و پیشرو افواج نصرت
 اثر ساخته دو شنبه غره جمادی الاولی سنه هزار و شصت و هشت
 هجری مطابق شانزدهم بهمن برسم منقلا پیشتروانکه برهانپور
 نمودند هنگام رخصت بادشاهزاده والا نژاد را بمرحمت خلعت خاصه
 و طوغ و نقاره و دو احب با زین و ساز طه و دو زنجیر نایل نوازش
 فرمودند و از عده‌های آن جیش مسعود بجانبخان را بعنایت خلعت

(۳۳)

و اسب با ساز طلا و یک زنجیر نیکل و میر ضیاء الدین حسین را که تا آن وقت بخدمت دیوانی سرکار والا قیام داشت بعفایت خلعت و اسب و نیکل و راجه اندر من دهنده را بمرحمت خلعت و نیکل و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار سوار کامیاب عوطف شهنشاهانه ساخته سایر کومکیان آن فوج نصرت طراز را در خور رتبه و حال بمراحم والا عز امتد باز بخشیدند و پنجم ماه مذکور مطابق بیدستم بهمین که ساعتی بساعات مقرون بود حکم بر آوردن پیشخانه همایون بصوب خاندیس نمودند و یگانه گوهر محیط سلطنت گرامی ثمر نهال خلافت بادشاهزاده بلند مقدار فرخنده شیم محمد معظم را بصوبه داری دکن معین فرمودند و نو باره گلستان سعادت تازه نهال ریاض ابهت بادشاهزاده والا گهر محمد اکبر را که نور صید عالم قدس بودند با اکثر پروردگیان سرادق دولت در قلعه سپهر بقیاد دولت آباد گذاشتند و منشور عاطفت پیرا بنام مراد بخش صادر شد که از گجرات متوجه مالوه گرد و بعد از عبور موکب ظفر لوا از آب نروده بعساکر جهانکشا ملحق گشته بادراک ملازمت اکسیر خاصیت چهره مراد بر افروزد و رخشنده اختر پرچ عظمت تابنده گوهر درج هشت بادشاهزاده والا قدر سعادت توام محمد اعظم را اقبال آما ملازم رکاب نصرت پیرا ساخته کامیاب سعادت همراهی نمودند و روز مبارک جمعه دوازدهم شهر مذکور مطابق بیدست و هفتم بهمین در ساعتی کرامت طراز میمنت اثر که مختار اهل دانش و بینش و زیب جدول تقویم آمرینش بود با جهانی فرد عظمت و شوکت و شان

• نصرت قرین طالع و اقبال همعنان •

(۴۴)

باتفاق جنود آسمانی و قایید عین عنایت ربانی آزماحت خطه فیض
بنیاد اورنگ آباد بصوب برهالیپور نهضت نمودند • • نظم •
زمانی که با فرخی یار بود • نظرها بطالع هزارار بود
گران شد زهایش مرصع رکاب • برآمد بچرخ بلند آفتاب
و در موضع هرمول که مضرب خیام جاه و جلال و اولین منزل کعبه
دولت و انبال بود بفرخندگی و فیروزی نزول سعادت گزیده در
همین روز سعود باد شاهزادگان کامکار بخت بیدار محمد معظم را بعطای
خلعت خاص و طوغ و نقاره و در اسپ از طوبه خاصه با ساز طه و
یک زنجیر نیل با ماده نیل نواخته رخصت معارفت باورنگ آباد
نرمودند و خواجه منظور را که مورد انظار اعتماد بود بقعه داری
دولت آباد معین ساخته خلعت و اسپ و نیل مرحمت نمودند و
میر عسکری که ثانی الحال بخطاب عاقلخان نامور شد و در آن وقت
بخدمت بخشیدگری دوم قیام داشت بحرامت حصار شهر و شاه
بیکخان از کومکیان دکن بفوجداری بیرون اورنگ آباد مقرر گشته
هریک بعطای خلعت و نیل نوازش بانست و درینوقت جمعی کثیر
از ملازمان عتبه حطنت فیض الودوز نوال و مرحمت گشته نخل
مراتب و مناصب بسیاری از فیض محاب تربیت بادشاهانه نهر
و نما پذیرفت از انجمله مرشد قلیخان که جوهر رشد و کردانی و آثار
ارادت و جانفشانی از سبماء احوالش ظاهر بود بنهویض خدمت
جلیل القدر دیوانی از تغیر میر ضیاء الدین حسین و عطاء خلعت
خاص و افتاد منصب و دیگر مواهب خردانه سرمایه افتخار
اندوخت و میر ملک حسین بعنایت خلعت خاص و اسپ و خواجه

(۳۵)

عابد بمطای خلعت و احب و خنجر مرصع باعلاقه سرورید و غازی
 بیجاپوری بمرحمت خلعت و فیل مفتخر و مباهی شدند و شمس
 الدین خویشکی باضافه هزار و پانصدی پانصد سوار بمنصب
 سه هزاری دو هزار سوار و حسن خان دکنی باضافه پانصد سوار
 بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و ولی محندار باضافه
 پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و میر احمد
 ولد ساداتخان باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 هشتصد سوار و محمد ابراهیم پسر نجاتخان باضافه هفتصدی سه صد
 سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و محمد منعم ولد میرزاخان
 باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار
 و میر صالح داماد شاه نواز خان باضافه پانصدی دو صد سوار
 بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و از اصل و اضافت سید نصیرالدین
 دکنی و سید الله عرب هر کدام بمنصب هزاری هشتصد سوار و
 و خداوند حبشی بمنصب هزاری چهار صد سوار و الا رتبه گردیدند
 و این گروه و بسیاری از بندهای دیگر خلعت نوازش پوشیدند و
 به برخی شمشیر و جمدهر و سپر عطا شد و از جمعی که تازه بدولت
 بندگی سرافراز شده بودند اسمعیل افغان بمنصب هزار و پانصدی
 سه صد سوار و سید زین العابدین بخاری بمنصب هزاری سه صد
 سوار و حکیم محمد امین شیرازی و میر محمد مهدی اردستانی
 که هر دو بصمت حداقت و مهارت در فن طب مومومند هر یک
 بمنصب هزاری و مجموع بمنایت خلعت مر بلند گشتند و در
 هر محل یکروز مقام شده سیزدهم موکب ظفر طراز از آن سر منزل

(۴۶)

سعادت باهتر از آمد و بعد از طی دو مرحله میرزا سلطان صفوی
 بمطابق خلعت خاصه و اسب باساز طه و باضافه هزاری پانصد موار
 بمنصب چهار هزاری دو هزار موار نوزش یافته باورنگ آباد
 مرخص گردید که در خدمت پادشاهزاده عالیقدر والا نژاد باشد
 و موکب جاه و جلال کوچ بر کوچ طی مراحل نموده بیست و پنجم
 ماه مذکور موافق دهم اسفند از رایت منصور ظل ورون به ساحت
 بلد برها پور انگند و عمارات دولت بنیان منعمه مبارکه آن از
 نر نزل ابدال پایه رحمت با آسمان رسانید و پادشاهزاده عالیقدر
 والا تبار محمد سلطان که چنانچه مذکور شد پیشتر آمده بودند
 با دراک ملازمت قدسی انور چهره بخت و دولت نورانی ساختند
 و نجابتخان و میر ضیاء الدین حسین و دیگر بندهائی که در
 رکاب پادشاهزاده ارجمند معین بودند و محمد طاهر صوبه دار
 خاندیس با جمعینه در برها پور بودند احرار سعادت زمین بوس
 نمودند و مدت یکماه موکب ظفر پناه آن بلد فیض اساس را
 از یمن اذاست بهبط انوار شرف و کرامت ساخته رونق انزای
 عرصه خاندیس بود و در خلال آن فرخنده اوقات عیسی بیگ وکیل
 دربار که چنانچه سابقا فرموده کنگ حقایق نگار شده حضرت
 اعلی اورا باغوا بيشکوه یک چند محبوس ساخته بودند و آخر از قید
 رهایده بملازمت والا رخصت نموده دولت زمین بوس دریافت
 و بعنايت خلعت و اسب و منصب هزار و پانصدی درصد موار
 بلند پایه گردید و چون امتعه و اموالش در دربار جهانمدار
 پسر کار پادشاهی ضبط شده خسارت های مای باور میدهد بود

(۴۷)

بانعام هزار روپيه مورد نوازش بادشاهان گشت و مقتدر خان ولد اعظم خان
 مرحوم بخندمت مير بخشگيرى و مرحمت خلعت خاص و باضافه
 هزارى هزار سوار بمنصب سه هزارى دو هزار سوار سر بلند شد و
 مير ابو الحسن حاجب پنجپور بمعنايت خلعت و ماده فيل و انعام
 ده هزار روپيه مدهي گشته رخصت انصراپ يانت و بمبارى از
 امرا و منصبداران بر حسب تفاوت مراتب باضافه مناصب و
 اخراز عطايا و مواهب كمياب گشتند و جمعي كثير بمنصبهاي
 شايسته سرافرازي يافتند از انجمله سرافراز خان باضافه هزارى هزار
 سوار بمنصب پنج هزارى چهار هزار سوار و جادوراو باضافه
 هزارى پانصد سوار بمنصب چهار هزارى دو هزار و پانصد سوار
 و داماجي باضافه هزارى سيصد سوار بمنصب چهار هزارى هزار
 و سيصد سوار و زستم راو باضافه پانصدى دو صد سوار بمنصب
 دو هزار و پانصدى هزار دو صد سوار و فتح روهله باضافه پانصدى
 پانصد سوار بمنصب دو هزارى دو هزار سوار عبد الله بيگ
 سراى باضافه پانصدى پانصد سوار بمنصب دو هزارى هزار سوار
 و بيتوجى باضافه پانصدى بمنصب دو هزارى هزار سوار و مير
 شمس الدين ولد مختار خان باضافه پانصدى دو صد سوار بمنصب
 دو هزارى هزار سوار و سيد شير زمان بارهه باضافه پانصدى دو صد
 سوار بمنصب دو هزارى شصت سوار و ميرزا هوشدار ولد ملتفت
 خان باضافه پانصدى صد سوار بمنصب هزار و پانصدى هفتصد

(۵) بانعام مبلغ كرامند مورد الخ (۶) تفرجى

(۴۸)

سوار و تیرنگچی به‌وجه باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار پانصدی هزار سوار و قلمه دار خان باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و قاضی نظامی کرسرودی باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و از اصل و اضافه سید عبد الرحمن بمنصب هزاری هزار سوار و محمد اسمعیل ولد نجابتخان بمنصب هزاری پانصد سوار مشمول عاطفت گردیدند و از گروهی که بیاروی بخت و رهبری دولت تازه سواران بندگان درگاه خلایق پناه شده بودند پیاس راو بمنصب ده هزاری هزار و دو صد سوار و داداجی بمنصب ده هزاری هزار سوار و داکوچی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و هر کدام بمنابت خلعت مباحی گشتند .

نهضت موکب منصور قرین دولت و فیروزی از بلده

مبارکه برهانپور بصوب مستقر الخلفه اکبر آباد

چون خدیو کشور اقبال بجهت استکشاف حال مرصداشتی برهم برمش کومت و اعتدال بخدمت حضرت اعلیٰ ارمال داشته بودند مدت یکماه چنانچه گذارش یافت در بلده مبارکه برهانپور بانتظار جواب توقف فرموده همواره ترصد داشتند که شاید عارضه آن حضرت بالکنیه زایل شده صحت کامل حاصل آید تا بنظم و نسق مهمات خلعت و جهانبانی که بسبب ضعف و آزار آن دستور العمل

(۲ ن) کرسرودی

(۴۹)

فرمان روائی و کشور متناهی نهایت خلل پذیرفته بود بنفیس نفیس متوجه گردیده کار دولت و سلطنت را از نو نظام و سرانجام بخشند و دعت تصرف و اختلال بیشکوه خسران مآل از مراتب ملک و مال کوتاه سازند و درین مدت که انتظار ورود خبر مسرت اثری از دربار جهانمدار مشعر به زده حصول صحت و عانیت والد میسر مقدار و تمکن آن حضرت بر رسیده اقتدار داشتند اخباری که اشعار بقصد ایند معنی مبدومود متواتر می رسید و آزار آن که فساد مملکت و اختلال دولت بود یوما فیدوما بظهور می پیوست و در خلال آن ایام همچنانکه مذکور شد عیسی بیگ از مستقر الخلیفة اکبر آباد رسیده حقایق و اخبار در بار و مراتب تبه رائی و فتنه اندیشی بیشکوه و بی اختیاری حضرت اعلی را در امور حکمرانی و جهانداری بنوعی که مشاهده کرده بود معروض داشت و نیز راجه جموفت منگه بدکیش باطل اندیش که چنانچه سبق ذکر یافته با لشکری گران و چپاهی انبوه بانگوا و انساد بیشکوه ناقص خرد ادبار پزوه باوجین که حاکم نشین مالوه و قریب الجوار صوبه خاندیس است آمده بود چون طبع کج گرامی آن بی بهره جوهر دولت بدین ر آئین هفود و احیاء مراسم کفر و جحود مایل میدید و ازین جهت میل عظیم بسلطنت او داشت بنابر خوش آمد و رعایت جالب او مصدر اداهای بی ادبانه و حرکات ناعموار گشته بخیل محال و پندار دور از کار خود را حد راه موکب جاء و جلال می شمرد و از مطوت و موالت سپاه بهرام انتقام نیندیشده از بدرگی و فرورمایه گوهری خیرگی و زیاده سری از حد میبرد لا جرم عزیمتی که پیش نهاد خاطر قدسی

(۵۰)

مآثر بود بتازگی تصمیم یافته این نهضت نیروزی الرزا در کیش
حمیت سلطنت و فرمانروائی لازم و متحکم دانستند و روز مبارک
شبه بیست و پنجم جمادی الآخره موافق دوم فروردین که طنطنه
اهتزاز موکب ربیع صیت خرمی و شادمانی در اطراف و اکناف
جهان انداخت و شاه سبز اوزنگ عالمگیر بهار با انواع ریاحین
و عساکر ازهار رایتم نهضت بجایب گلزار افراخت تا تحتگاه چمن
و دار الملک گلشن از شر عذاب خار بد نهاد که باعث نساد باغ
و بستان و ناخلف دردمان گلستان بود بپردازن و لشکر کامر کیش
دی را که بگام جرأت در راه موکب پر تجمل گل ایستاده خیرگی
میلنمود علف تیغ انتقام غازیان حواد نامیده سازد لواء توجه جهان
کشا از بلده مبارکه برها پور بصوب مستقر الخلامه بر امراختند
و برمانت جیوش غیبی و جذوب آسمانی کوچ فرموده سمند همت
بلند و یکران عزیزمت آسمان پیوند بسوی مقصود سبک عذاب
ماختند •

• نظم •

برای صواب و بزم درمت • باهنگ نهضت میان بست چست
چو پا در رکاب سعادت نهاد • بر و خواند نه آسمان ان یکاد
و باغ فرمانبازی که بیرن شهر بمسامت نیم کرده واقع شده فیض اندوز
نزول اقبال گردید و درین ایام بسیاری از بندهای اخلاص کیش
عقیدت شعار مورث انظار تربیت و مرحمت شهنشاه روزگار گشته
بخطابهای مناسب و امزایش مناصب و عطاء نقاره و علم والاها یکی
یافتند از انجمله محمد طاهر خراسانی صوبه دار خاندیس که کسوت
اخلاص و ارادتش بطراز قدم عبودیت و منزلت قرب و محرمیت

(۵۱)

مطرز امت و قبل ازین مدتها بخدمت جلیل‌القدر وزارت قیام نموده
بخطاب وزیر خانی و مرحمت خلعت و نایل کامیاب عاطفت
هد و مید شاه محمد بخطاب مرتضی خانی و فتح روهیله بخطاب
خانی و میوشمس الدین ولد مختار خان مرحوم بخطاب پدر
خوبش و هر یک بمرحمت علم و میرزا محمد مشهدی بخطاب
اصالتخانی و عطاء طوغ و نقاره و ملتفت خان ولد اعظمخان مرحوم
بعنايت نقاره و میرملك حسین بخطاب بهادر خانی و میرضیاءالدین
حسین بخطاب همت خانی و مفتخر خان ولد اعظمخان بخطاب
مهتدار خانی و محمد ابراهیم ولد نجابتخان بخطاب شجاعت خانی
و عبد الله بیگ سرای بخطاب عبد الله خانی و محمد بیگ میر
آتش بخطاب ذوالفقار خانی و میرهوشدار ولد ملتفت خان
بخطاب هوشدار خانی و محمد منعم ولد میرزا خان بخطاب منعم
خانی و خواجه عابد بخطاب عابد خانی و میر معصوم ولد شاهنواز
خان بخطاب معصومخانی و عطاء علم و مظفر لودی بخطاب لودی
خانی سرانراز گشته رایت امتیاز باوچ بلند نامی انراختند بالجمله
شهنشاه دین پناه دوزوز قرین دولت و کامکاری در باغ فرمانداری
مقام کرده طراوت بخش گلشن حشمت و بختیاری بودند
و بیعت و هشتم در کوره کوچ فرموده نواحی سرای بقوله از نزول
همایون پرتو سعادت گرفت و دوزوز آنجا مقام شد دران منزل
وزیر خان را که صوبه داری خاندیسر بدستور سابق بار مفوض گشته
بود بعنايت خلعت و اصپ و نایل نواخته مرخص ساختند و احمد
بیگ داماد خان مذکور بفرجدارگی نواحی بلده برهانپور معین شد

(۵۲)

و بهیل افغان بظطاب پردلخانی مرافرازی یافت و تاتار بیگ ولد
 اوزبکخان بظطاب پدرش نامور گشت و درین ایام بخدینار خان باضافه
 پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و کرن
 کچی از زمینداران مالوه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار
 ونعمت الله ولد حسام الدین خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری
 دو صد سوار سربلندی یافتند و غرل رجب موضع ماندوه مضرب خیام
 نصرت گشته روز دیگر آنجا مقام شد - از سوانج این هنگام آنکه چون
 شاهنواز خان صفوی بموسه خیالات باطل و اندیشای لاطایل از
 توفیق انقیاد و موافقت و حمادت اتفاق و متابعت خدیو جهان
 محروم گشته باقتضای فساد رای و سوء تدبیر از همراهی موبکب
 عالمگیر تعلق دامهال میوززید و در بلده برهانپور مانده بطایف
 الحیل در بر آمدن دفع الوقت می نمود و تخلف او از رفاقت عساکر
 جلال درین عزیمت فیروزی مآل منافی صلاح دولت و اقبال بود
 لجرم شهنشاه دررین دانش آئین که رای رزینش دقیقه یاب
 امور دولت و دین است نظر بر صلاح کار و مصلحت وقت نموده
 در منزل مذکور مهین گوهر خلاصت تابان اختر برج سلطنت
 بادشاه زاده عالی تبار والا بزاد محمد سلطان را با عمده
 فدویان صایب تدبیر شیخ میر مقرر فرمودند که به برهانپور
 رفته آن خان خلاف اندیش را که بایستی در راه متابعت و رضا
 جوئی از همه بندهای عقیدت کیش در پیش می بود دستگیر
 نموده در قلعه بلده مذکور مقید دارند تا دیگر خلاف منشان را
 سرمایه عبوت و هدایت گردد بفرمان همایون بادشاهزاده گرامی

(۵۴)

نصب و شلیح میر بشهر مهارت نمودند و او را از خانه خودش حوار کرده بقلعه رسانیدند و در حصار ازک آن حصن قوی احساس محبوس ساختند و روز دیگر مراجعت نموده بموکب نصرت قرین پیوستند بالجمله عساکر ظفر مآثر ازمانده بهفت کوچ متواتر بکنار آب نریده رسید و درین ایام هبسی بیگ بخدمت بخشیدگری درم و عنایت خلعت و خطاب سزوار خانی و بختیار خان بخطاب خواص خانی و خوشحال بیگ قاقشال بخطاب قلیچ خانی و محمد یوسف بخطاب شمشیر خانی و محمد ظاهر داروغه توپخانه دکن بخطاب صف شکن خانی مرمایه مبهات اندر خند و عبد الرحیم ولدها دیداد خان و میر احمد ولد ساهان خان و تاتار بیگ ولد اوزبک خان هر یک بخطاب پدر خویش فامور شد و مصریخان افغان بمرحمت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سراقراز گشته در سلکت کومکیان برهانپور انتظام یافت و میر ابو الفضل معموری کامگار و غلام محمد افغان هر یک از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار کامیاب گردید دهم ماه مذکور رایات منصور در گذر اکبر پور از آب نریده بپایاب عبور نموده آنردی آب فیض یاب نزول موکب ظفر مآب گشت و اصالتخان و میریز مهند هر یک بمرحمت اسپ مورد عاطفت شد یازدهم جهانگیر پور مرکز دایره اقبال گردید درین روز محمد عاقل برلاس بخطاب تهور خانی و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری چهار صد سوار و قاضی نظامی کردزی^(۲) بخطاب مخلص خانی

(۲) ک دوری - کر دیزی - کوه رودی

(۵۴)

رتبه امتیاز یافتند و جمعی از بندها بمرحمت اسپ مباحی گشتند و شیخ مجد القوی باضافه ششصدی پنجاه سوار بمنصب هزار پانصدی صد سوار سر بلند گردید و دوازدهم بالای کتل ماند و از فور نزل والا سر باو چ سپهر رسانید و روز دیگر آنجا مقام شد درین منزل بهادر خان که فرمان همایون بغابر مطلبی عقب مانده بود باسقام عقبه اقبال چهره سعادت بر انروخت و باباجی بهونسله بمنصب دو هزار پانصدی هزار و پانصد سوار محمد شریف پولکچی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و هر یک بعطاء خلعت سرافراز شده کامیاب دولت بندگی گشتند و سید شیر زمان باره بخطاب مظفر خانی و حیات افغان بخطاب زبردستخانی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار مقتدر و مباحی گردیدند و درجن سال زمیندار چیت پورجبهه سای سده حذیه گشته بعنایت خلعت داعی و اوربسی مرصع سر بلندی یافت و پس از طی دو مرحله دیگر باره موکب فیروزی اعتماس بکروز مقام نمود و بسیاری از سعادت پذیران خدمت و شرف اندوزان رکاب دولت مورد انظار مراسم بادعاهانه گردیدند و از انجمله نجابتخان باضافه هزاری دو هزار سوار بمنصب والی هفت هزاری هفت هزار سوار و شجاعت خان بهر خان مذکور بعنایت اسپ و باضافه پانصدی صد صد سوار بمنصب دو هزار سوار و بهادر خان باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب صد هزار و پانصد سوار و مرشد قلینخان از اصل و اضافه بمنصب صد هزار و هزار و پانصد سوار و میدو مراد سازندوانی بخطاب غیرتخانی و باضافه پانصدی صد سوار

(۵۵)

بمنصب دو هزاری چهار صد سوار و همین بیگ بمنصب هزاری چهار صد سوار مشمول مرحمت گردیدند و سید عبد الرحمن بخطاب دلاور خانی نامور شد و فتح خان و منعم خان و تهور خان و هزیر خان و محمد صادق و غیرت بیگ و کیمیری سنگه ولد رار کرن بهورتیه و حمید الدین ولد ابو سعید نذره اعتماد الدوله و چندی دیگر بمرحمت اسپ عنان توحن دولت گرفتند و جمعی بعطاء خلعت و قامت امتیاز افراختند و درجن سال زمیندار چیت پور بانعام چهار هزار روپیه محمد قلی چیله بمرحمت جیفه مرصع نوازش یافتند بدستم ظاهر دیبالپور مرکز رایات منصور گردید درین منزل سید حسن فوجدار بکلانه که بموجب حکم والا ازانجا بموکب ظفر لوا رحیده بود شرف استلام هدا سنیه دریافته تشریف عنایت پوشید و درین ایام کار طلبخان بعطاء خلعت و عابد خان و عبد الله خان سرای و تهور خان و جادونرایی و جسونت راه و رستم رار هریک بمرحمت اسپ و مونسنگه برادر هها سنگه زمیندار کالی بهیت بمنصب هزاری پانصد سوار و گروهی دیگر از نو سرافرازان دولت بزدگی بمنصب شایسته کامروای عواطف بادشاهانه گردیدند بدست و یکم از دیبالپور کوچ شد و در انگاه راه مراد بخش که از گجرات بموجب حکم لازم الامتثال احرام کعبه جلال بسته بود رحیده بادراک دولت ملازمت اکسیر خاصیت چهار مراد برافروخت و مراسم کورنش و تعلیم بجای آورده مرمايه معادت دارین اندرخت خدیو عطفوت پرور بهربان او را بجاییل عواطف و جزایل مکارم نواخته ازانجا بهمعنائی عون عنایت

(۵۹)

ایزدی بموضع دهرمات پور که در هفت گروهی ارجین واقع است و راجه جسونت سنگه با قاسمخان و تمام لشکرهای بادشاهی بعزم مقابلهٔ موکب منصور بفاصلهٔ یک کوه در برابر آن نزول نموده بود شرف قدم بخشیدند و در گذار نالهٔ چور نریخته قبلهٔ بارگاه حشمت و جاه باوج نصرت و فیروزی اندراشته شد - اکنون کلک حقایق ارقام بحکم اقتضاء مقام بگذارش مجملی از حال راجه جسونت سنگه گرانیدهٔ جبین صفحه پیرا میگردد که راجه مذکور بعد از آمدن بمالوه و اقامت در ارجین چون از پیشگاه خلافت به تنبیه و تادیب مراد بخش مامور گشته بود وقتی که خبر بر آمدن او از گجرات بصوب مالوه شنید با قاسمخان و سایر جنود بادشاهی از ارجین بقصد محاربه و قتال براه بانس برله روانه گشته بمر راه ادر رفت و بسه گروهی کاپروده که از آنجا میان او و مراد بخش هژده گروه فاصله بود رسیده توقف گزید و جا-وسان فرستاد که بر کیفیت حال مراد بخش و حقیقت عزیمتش آگهی یافته خبر محقق بار رسانند از آنجا که شهنشاه عالمگیر از کمال دانائی و مدانیت تدبیر بنوعی ضبط گذرهای آب نبرده و حفظ طرق و شوارع فرموده بودند که اخبار صوبهٔ دکن و خاندیس بار نمیرسید خبر نهضت رایت فتح آیت از بلدهٔ مبارکهٔ برهانپور بصوب مالوه نداشت و بجمعیت خاطر کمربکفایت مهم مراد بخش بسته همت بر حرب و بیکارش میخواست و چون مراد بخش از آمدن او با لشکرهای بادشاهی که تاب مقاومت آن نه در خور طاقت و توان و اندازهٔ مکتب و امتداد خود نه میدید آگاه شد بموجب هدایت و ارشاد

(۵۷)

خدیو جهان که بواسطت مراسلات یاد فرموده بودند در هرده کروهی کچروده از سمتی که می آمد عذبان بر تانفت و از بالای کچروده گذشته در نواحی دیبالپور چنانچه گزارش یافت بموکب اقبال پیوست و در ظلال حمایت و عاطفت این مایه ذوالجلال در آمد القصره راجه جسونت سنگه بعد از سه چهار مقام در نواحی کچروده که انتظار خبر مراد بخش می بود شنید که او از راهی که می آمد بسمت دیگر گشت و در صدد تفتیش سبب آن حرکت بود و هنوز از عبور موکب منصور از نریده خبر نداشت درین اثنا نوشته راجه شیورام گور که در ماند و بود مشتمل بر حقیقت گذشتن جنود مسعود از نریده بار رسید و جمعی از نوکران بی شکوه که در قلعه دهار بودند و بعد از قرب وصول مساکر فیروززی مآثر بنواحی قلعه مذکور از بیم سطوت افواج قاهره قلعه را خالی کرده برآمده بودند نیز بار ملحق شده اظهار این معنی نمودند راجه را از شنیدن اینخبر رعب اندود حیرت بر سر بر آمد و از نشاء باد غفلت و بیخبری هشیار گشته از کچروده براهی که آمده بود بی نیل مقصود باز گشت و از آنجا بعزم جنگ و آریزش گام جرات و قدم جسارت از حد خویش فراتر نهاد یک منزل بسمت جنود اقبال پیش آمد و در برابر دهر مات پور بقاعله یک گروه معسکر ادبار گزید که سد راه موکب نصرت پناه شوه بالجمله این مظهر فضل و رحمت آلهی و مورد تاییدات نامتناهی از آنجا که همواره همت قدسی شکوه مصروف صلاح حال عباد و نهمت خیر پزوه مقصور برسد ابواب فتنه و فساد است و بمقتضای شمول رافت و عموم شفقت پیش نهاد نیت

(۵۸)

علیا آن بود که گرد پیکار انگیزخته نگردد و خون مسلمانان در میانه
 ریخته نشود پنج شش روز قبل از وصول بدهرمات پور کب رای را
 که از برهمنان فهمیده بود نزد آن جهالت کیش فرستاده اورا
 بنصایح ارجمند صلاح انگیز منع ارتکاب جسارت و ستیز نموده بودند
 و پیغام فرموده که چون ما را اراده جنگ نیست و عزم ملازمت
 حضرت اعلیٰ پیش نهان خاطر والا ست اگر اورا بخت و دولت
 رهبری نماید بعز ملازمت همایون مستعد گشته تقبیل رکاب انبال
 را مایه افتخار و شرف روزگار خود سازد یا از سر راه موکب ظفر
 پناه بر خاسته بجوده پور که وطن اوست برود والا پایمال جنود دشمن
 مال گشته جز خسران و نکال حاملی نخواهد داشت از آنرو که
 آنجاهل مغرور را کاخ دماغ ظلمت اندود درد غفلت و غرور و پیشگاه
 ضمیر خالی از پر تو دانش و شعور بود بر وفق مضمون ابی و استکبر
 وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ از قبول این پیام صلاح آئین و کلام هدایت قرین
 شیطان صفت سر باز زد و بکفرت اعموان و انصار و جمعیت راجپوتان
 متهور جلالت آذر که دران حزب ضلالت و خیل ادبار فراهم آمده
 بودند یان نخوت در سر افکنده آماده جنگ و پیکار شد و کب رای
 را باز در صحنه اظهار مخالفت و عصیان نمود و چون در بنوقت
 نزدیک رسیده چنانچه گزارش یافت در برابر دهرمات پور که مضرب
 خدایم فیروزی بود نزول نموده بود خدیو سوید منصور در منزل
 مذکور که جهالت و جسارت آن تبه رای مغرور بیقین پیوست و
 موکب ظفر اثر بر وفق فحوا و قد اعذر من انذر در صف آرائی و نبرد
 آزمای با آن جیش خذلان معذور و تنبیه و تادیب آن خیل عدوان در

کیش حمیت بادشاهانه فرض و ضرور بود بترتیب لوازم رزم و پیکار
و تمهید مقدمات نبرد و کارزار پراخته تقسیم اموال نصرت مآل
و تعیین صفوف حرب و قتال نمودند و آن روز و آن شب رعایت مراتب
حزم و احتیاط که مناط مبارزت و سپاهگری و اساس سرداری
در سرزمین است بجای آورده تدبیر جنگ و توزک حدها فرمودند *

ذکر محاربهٔ مساکر جلال با راجهٔ جسونت

سنگه بدسکال و ظفر یاقنن بر جنود کفر

و ضلال بعون عنایت داور بیمهال

چون سابقهٔ عنایت ایزدی بدرقهٔ موکب دولت بخت بلندی
گشته لوای توجه والا و رایت عزیمت کشور کشایش بصوب عالی
مقصودی برافرازد و جیوش توفیق و جنود اقبال رفیق طریق امانی
و آمال سعادت مندی سازد که در سلوک مساکر حشمت و
کامگاری هرکجا خاری بر سر راه دولتش آید دست حمایت بخت
کار ساز راه ادرا ازان پدید آرد و در طی مراحل سعادت و بختیاری
هر تیره روزگاری که سد راه عزیمتش گردد زور بازری طالع دشمن
گداز زودش از پا در اندازد و از غبار فساد که باد نخوت اعداء
بد نهاد انگیزد گرد فتوری بدامن دولتش ننشیند و از سرسر
عنادی که از هوای پندار مخالفان شقاوت بنیاد خیزد نهال جاه
و حشمتش گزند نبیند و هر خیل ضالی که باهنگ خلافتش رایت
جسارت در میدان کین برافرازد خندان و نکال دو اچه باسندقبالش
تازد و هر حزب ادباری که چهرهٔ دلیری به پیکارش برافروزد بیگ

(۶۰)

لطمه سر پنجه تهر و سطوتش رنگ جرأت از رخسار همت در بازه
 آری فوج ظلمت تیره روز با همه سیاهی لشکر در راه موکب
 عالمگیر مهر انور سفید نتواند شد و سپاه نکبت شعار غبار با آن
 از دهام و کثرت حشر در رهگذر باد صرصر جز پریشانی ظرفی
 نتواند بست جائی که شهباژ همت بلند قصد پرواز کند اگر زاغ
 مستمند در هوای دعوی پرواز نماید بی شک شکار شاهین قضاست
 و گاهی که شیر دلیر بقصد نخچیر برخیزد اگر روباه حقیر با او
 ستیزد و محاله خونش هبا برگزیده آلهی را از کج اندیشی و
 بدخواهی مشتئی نفاق منش خلاف آئین چه زیان و دست پرورد
 لطف نامتناهی را از سر انگیزی و نیند تیزی جمعی محال طلب
 کوتاه بین کدام نقصان •
 • نظم •

کسی را که اقبال رهبر بود • اگر سد راهش سکندر بود
 بفرورد ملدی کشاید رهش • شود عرصه بخت جولانگش
 چو تایید حق یاور کس بود • بدانندیش او که تر از خس بود
 هر آنرا که اقبال خصم افکن امت • چه باک از جهانش همه دشمن است
 مویذ صدق این معنی کیفیت حال شهنشاه مویذ پاک دین است
 در مجاربه راجه جسونت سنگه ضلالت آئین و صورت جسارت و بی
 ادی آن نابکار بی دین و هزیمت • یافتن از جنود نصرت قرین
 تبیین این مقال آنکه چون آن جاهل بدکیش بنصایح ارجمند
 پادشاهی که کذابه پیش طاق دانش و آگاهی بود متنبه نشد و از
 تبه رائی و کوته اندیشی بصلاح کار پی نبرده با جنود ابدار قدم
 جرأت از حد خویش پیش گذاشت عرق غیرت شهنشاهانه بحرکت

آمده و آتش قهر خهروانده زبانه زده تنبیده و گوشمال آن باطل مگال
در کیش مردمی و حمیت و آئین فرمان روائی و سلطنت واجب
دانستند و روز مبارک جمعه بیست و دوم رجب سنه هزار و شصت
و هشت هجری مطابق هفتم اردی بهشت هنگام صبح که شاه چرخ
اورنگ عالمگیر مهر در عرصه چارم سپهر تیغ ظلمت سوز بقصد انتقام
هندوی تیره روز شب از نیام کین کشیده لشکر کافر کیش ظلام را
انهزام داد و اعلام حیه نام جنود لیل از پرتو ماهیچه رایت انوار
سلطان نهار رو بحجاب تواری نهاد خدیو موفق و منصور پاک
اعتقاد بقصد مدانعه آن جیش کفر و عذاب که فی الحقیقت غزا و
جهاد بود بتسویه صفوف جدال و آرایش افواج اقبال و آراستن
فیلان کوه پیکر خصم انگن و پیش بردن توپخانه دشمن موز صف
شکن فرمان داده و دل بر عون عنایت ایزد نصرت بخش نهاده حکم
نواختن کوس جنگ و افراختن لوای رزم که زهره گداز بیدلان عرصه
نبرد و غدیرت افزای مردان مرد است فرمودند و مانند مهر تابان که
بر بانگ آسمان بر آید سوار فیلی کوه پیکر فلک توان شده بتوزکی
شایسته و آئینی خجسته با جنود نصرت و تایید آلهی و مطوت و
صلابت شهنشاهی منوجه دفع و استیصال آن فرقه ضلال و مستحقان
عذاب و نکال گشته رخ بعرصه کارزار آوردند و هر اول نصرت اثر را که
مقدمه الجیش فتح و ظفر بود برایت اقتدار بادشاهزاده والا نژاد
عالی تبار محمد سلطان و نجابتخان استوار کرده شجاعت خان
خلف خان مذکور و سید مظفر خان یار هم و احمد خویشکی و لودبخان
و پرداخان و کمال لودی و سید نصیر الدین دکنی و جمال بیجاپوری

(۶۲)

و الهام الله و عهد الجاری انصاری و میر ابو الفضل معموری و قادر داد انصاری و جمعی دیگر از مبارزان و ابطال و دلیران عرصه قتال با ایشان معین ساختند و ذوالفقار خان که از قدیمی بندهای جانسپار بود با برخی از اهل توپخانه و بهادر خان باها دیداد خان و سید دلور خان و زبر دستخان و ساداتخان و حمید کاکر و دیگر مجاهدان شهامت پرور بهر اوی بادشاهزاد و الا تبار لواء مبارزت باوچ دلوری برانراختند و اهتمام توپخانه بهمد شجاعت و کردانی و کوشش و جانفشانی مرشد فلیخان که از بندهای راسخ العقیده فدوی بود مقرر گردید و مراد بخش راجا - پناه و حشم او در برانغار موکب نصرت شعار بازداشتند و سرداری جرانغار میروزی آذارنامزد قره باصره دولت قره باصره حشمت بادشاهزاد و الا کهر سعادت توام محمد اعظم نموده ملتفت خان و همت خان و کار طلبخان و سپهدار خان و راجه اندر سن دهندیره و هوشدار خان و مختار خان و میر بهادر دل برادر خان مذکور و مددخان و شیخ عبد العزیز و سید یوسف و اسمعیل نیازی و یعقوب دلور و اوزبکخان و نعمت الله و اید حسام الدین خان و سید حسن و کرن کچی و راجه سارنگدهر و غیرت بیگ و سمریز مهمند و جمعی دیگر از جنود فائزه درانطرف بمبارزت و کفد اوری گماشتند و سرداری التمش بشهامت و صراحت پناه مرتضی خان تغویض یافته سید بهار و حمید الدین و اید ابوسعید نبیره اعتماد الدوله و ملازمان چوکی خاص با او معین شدند و زبده فدویان اخلاص منش شیخ میرزا که جرهر شمشیرش بگوهر تدبیر آراستگی داشت باسیدمیر برادر او و عبد الرحمن و غازی بیجاپوری و فتح خان روهیل و اسمعیل

(۶۳)

خویشکمی و کیسری منگه بهورتیه و رگه‌نانه سنگه راتهور و مسعود
 منگلی و مید منصور و بادل بختبار و سبغ بیجاپوری و گرهی
 دیگر از دلایران جلالت آئین در جانب یمین سوکب نصرت قرین
 طرح نمودند و صف شکنخان را باجمعی از اهل تربخانه و خواصخان
 و مکندر روهیله و برخی از امرای دکنی مثل جادو رای و رستم راد
 و درائتمند خان و داماجی و باباجی و بیتوجی و یسونس راد طرح
 دست چپ فرمودند و قراولی جنود ظفر پناه بعد از تردد و کار
 طلبی خواجه عبید الله و تزلباشخان و عبد الله خان مرای و دوست
 بیگ برادر او و محمد شریف تولکچی و رعند انداز بیگ و جمعی
 دیگر از مردان کار و زمره قراولان و عمده شکار مقرر گشتند و ماهیچه
 زایت نصرت نشان خورشید شان از اوج قول طلوع نموده گیتی خدیو
 عالمگیر با فرآسمانی و تایید ازسی مانند جوهر شجاعت و پردانی در
 قلب لشکر جای گرفتند و جمعی از بندهای خاص و دلایران ثابت
 قدم در سمت اخلاص مثل اصالتخان و مخلص خان و تهورخان و قلیچ خان و
 جوهر خان و هنربر خان و ذوالقدر خان و بیگ محمد خویشکمی و
 غیرتخان و سزادار خان و میر ابراهیم قوربیگی و بهکونت منگه ولد
 راو ستر مال هاده و سو بکری بندیله و آله یار بیگ میر توزک
 در رکاب نصرت مآب کامیاب سعادت گشتند • • نظم •
 بداراست شاه توکل شمار • سپاه ظفر را یمین و یسار
 سپاهی ثبات و تحمل همه • همه تن دل و دل توکل همه

(۲ ن) منوچی

(۹۴)

بالجمله چون راجه جمونیت سنگه خبر اهتزاز موکب جلال بعزم
محاربه و قتال شذید صدمه سطوت و صلابت و نهیب قهر و مهابت
شهنشاه توفیق سپاه تزلزل در بناء صبر و ثباتش انگنده دل ضلالت
منزلش از تاثیر جلالت شان و صولت اقبال خدایگان جهان مغلوب
لشکر رعب و هراس و دستخوش جزود خوف و اضطراب شده
خواست که دفع الوقتی کند و آن روز بدستیاری ربو و رنگ باصف
تعمیق جنگ گشته کار خود را چاره درست اندیشد و نقش حیل
و تزویجی بر آب زند غامل ازین معنی که • • • بیدت •

چو آهنگ میدی کند شاهباز • نکردد پدم لایه صعوه باز
و باین خیال خام و اندیشه نا تمام دکیل خود را بخدمت همایون
فرستاده اظهار عجز و بندگی و ندامت و هرا انگذگی کرد و بزبان
مکنت و انکسار پیغام نمود که سرا داعیه رزم و پیکار
نیست و یارای جرأت و جرات با موکب نصرت شعار نه بلکه
اراده ملازمت دارم و جز بندگی و اخلاص طریق نمی سپارم
اگر خدیو جهان بمقتضای فضل و کرم برین بنده بخشوده نسخ
عزیمت نبرد نمایند آمده تقبیل بساط عبودیت را سرمایه دولت
میشمارم از آنجا که ضمیر منیر شهنشاه عالمگیر پیوسته از صور الهام
نقش پذیر امت بکنون خاطر از متفطن گشته جواب فرمودند
که چون بفرخی و نیروز مندی سوار شده ایم توقف و درنگ معنی
ندارد اگر گفتار او بصدق و راعتی مقرون و خالی از شایده حیل
و افسونمت از لشکر جدا شده تنها پیش نجابتخان بیاید که خان
مذکور او را بخدمت بادشاه زاده عالی تبار محمد سلطان برد و ایشان

(۹۵)

اورا بملازمت اشرف آوردند واستعفاء جرایمش نمایند چون التماس آن کج اندیش تیره رای ناشی از مکر و تزویر و مبنی بر دفع الوقت و تاخیر بود و پرتو صدق و فروغ راستی نداشت اثری از آن ظاهر نشده جوابی نفرستاد و آماده جنگ و فساد و مهیبی نبود گشته بدشت کفر و ضلالت لوابی جرأت و جهالت بر افراخت و بترتیب لشکر و صف آرائی افواج نکبت اثر خویش پرداخته قاسمخان را سردار هر اول ساخت و جمعی از راجپوتان عمده نامی جلالت شعار مثل سنگه هاده و راجه سجان سنگه بندیله و امر سنگه چندرات و رتن راتهور و ارجن کور و دیالاس جهالا و موهن سنگه هاده و دیگر اعیان راجپوتان و خوشحال بیگ کاشغری و سلطان حسین ولد اصالخان مرحوم و دیگر بندهای معتبر بادشاهی و مردم کار طلب سپاهی در آن فوج تعیین کرد و بهادر بیگ بخشی آن لشکر را که داروغه توپخانه هم بود با تمام توپخانه بادشاهی و جانی بیگ خویش قاسمخان و جمعی دیگر در پیش صف لشکر باز داشت و مخلص خان و محمد بیگ و یادگار بیگ را که از چاهیدان نامی توران بودند بقراولی گماشت و مهیس داس گور و گوردهن راتهور را با فوجی از مردم کار دیده و راجپوتان جلالت منش در آتش سقر نمود و خود با راجپوتان تهور کیش خویش که از ده هزار عوار بیش بودند و بعضی دیگر از راجپوتان عمده بادشاهی مثل بهیم ولد راجه بیتهلداس کور و امثال آن در قول قرار گرفته راجه رایسنگه میسودیه را با جمیع راجپوتان قوم او در میمنه قول و افتخار خان را با سید شیرخان بارهه و سید سالار و یادگار محمود و محمد مقیم ولد شاه بیگ خان و گروهی دیگر

(۴۶)

از منصبداران را در میسر، جای داد و مالوجی و پرموجی و راجه
دیبی سنگه بندیله را بمجاهظت اردو که نزدیک بچنگ گاه بود گذاشت
و بعد از تسویه صفوف بعزم رزم آهنگ جنگ. از معسکر خود
مبار شده با آن لشکر گران و سپاه بیشمار متوجه عرصه ستیز و پیکار
گردید القصد پنج شش گهزی از روز گذشته تلاتی نقتین اتفاق افتاد
نخست از طرفین بانداختن بان و توپ و تفنگ که آتش افروز
رزم و مقدمه جنگ است هنگامه حرب و جدال تیز شده رفته رفته
نیران قتال اشتعال یافت و کار کشش و کوشش بالا گرفت • نظم •
بلا آتش ننده را کون تیز • توگفتی پدیدار شد رستخیز
چنان تیغ کین را شد آتش بلند • که جستی زجا جوهرش چون سپند
عساکر اقبال بتوزک تمام و ترتیب شایسته صف بسته و یصال
آراسته چنانچه قانون رزم آزمائی و آئین سپه آرائی صحت آهسته آهسته
پیش می آمدند و نضر تیر و بندوق و بان رخنه در بناده مر
مخالغان می افکندند درین اثنا از هراول آن سوکب ادبار جمعی
کثیر از راجپوتان متهور جلالت خود • نظم •
همه سوکش و جاهل و جنگ جو • چو شمشیر آهن دل و سخت رو
ببحر و غا جملگی هم قدم • همه بسته چون موج دامن بهم
مژن مکند مذکمه هاده و رتن راتهور و دیال داس جهالا و ارجن گور
و دیگر عمدها و رؤسای آن قوم بی پاک ضلالت کیش با تمام اتباع
و سپاه خویش رایمت جهل و تهور امراشته و دست تعلق از جان
برداخته بیکبارگی جلو انداختند و نخست بتویخانه همایون رسیده
بجنگ و ستیز پرداختند مرشد قلیخان و ذوالفقار خان با آنکه

(۶۷)

فوجی در خور کثرت و هجوم مخالفان نداشتند دست اعتصام بحبل المتین اقبال بیزوال خدیو جهان زده و پای ثبات و قرار در عرصه کارزار امتوار داشته از جا نرفتند و بعد از گریز و فرار بسیار و سعی و تلاش بدشماره که منتهای مرتبه سپاهگیری و جانفشانی بود مرشد قلیخان مردانه وار نقد جان نثار نموده بملگونه شهادت چهره سعادت بر افروخت و باحراز نیک نامی جایزید سرمایه حیات ابدی اندوخت و در الفقار خان بآئین دلبران ناموس جوی هندوستان که چون کار جنگ تنگ شود از اسپان پیاده شده دل برهلاک می نهند و اکثر اوقات بحسن ثبات قدم و روح عزیمت غنیمت را هزیمت میدهند از امید فرود آمده با معدودی پای همت و جلالت بقصد نیل مرخروئی و شهادت در میدان و غنا افشرد و داد شجاعت و دایری داده در آن آزمونگاه جوهر مردانگی گوی ثبات و استقلال از اقربان و امثال برد اگرچه گل زخمی از شاخصار مردی چید لیکن ببرکت توجهات والای حضرت شاهنشاهی و میامن حسن اعتقاد و نیکو خواهی از آسیب هلاک ایمن ماند راجپوتان بد گهر جهالت پرور از وقوع این حال خیره تر شده و از توپخانه همایون گذشته بهمان هیئت اجتماعی بر هر اول موکب منصور تاخندند و جمعی دیگر از هر اول آنخیل خلالت نمش و جوتی از لشکر قول و التمش نیز بکومک و امداد آن تیره بختان بد نهان حمله آورده جنگی عظیم در پیوست بادشاهزاده والا تبار و

(۶ ن) ذالقدر خان

(۹۸)

نیجا بنخان و سایر بهادران هراول موکب گردون شکوه مانند کوه
 بسیلاب حمله آن گروه از جا فرفته پای قرار در میدان مبارزت استوار
 ساختند و بذیروی بازوی همت و شجاعت بمدافعه و مقابله آن
 متهوران ضلالت آئین پرداختند اگرچه جنود غنیم خسران صاب
 در کثرت و انبوهی یاد از تراکم افواج بحباب میداد لیکن تیغ آتش بار
 مجاهدان ظفر شعار کار برق خاطف مینمود و هر چند نخل ثبات
 و نهال استقلال اعداء در زمین کین ریشه محکم داشت اما باد
 حمله مبارزان فیروزی اعلام قایم مقام ریح عاصف بود نازک جان
 ستان دلیران عرصه هیچا چون تیر قضا بلخطا از شست می جست
 و گرز گران سبکدستان میدان و غا از خود کاسه بر سر اعدا می شکست
 از بس عقاب تیز پر تار از خانگه کمان در پرواز بود شیر فلک روی هوا
 نیدستان می پنداشت و بسکه زمین از خون معاندین رنگین
 مینمود و هم غلط بدن از روی اشقیاء عرصه رزمگاه را ساحت لاله
 ستان می انکاشت •

• نظم •

شدی تیر چون سومی هندو روان • همه مندل جبهه کردی نشان
 ز بحر بهر دین تیغ در کار بود • زدی بر همان جاکه ز ناز بود
 و چون غنیم لغیم بهجوم تمام و جلالت عظیم با جنود اقبال در آویخته
 گرم ستیز و خونریز بود شیخ میر با سابر داوران طرح دست راحت
 بوقت هماء آرز گشته خود را بر کمرگاه آن خیل ادبار زد و مرتضی
 خان نیز با دلیران آفتاب در رسیده مصدر ترددات نمایان گشت
 و همچنین صف شهنخان با بهادران طرح دست چپ رخس
 شجاعت انگیزه بر مخالفان حمله کرد و کوششهای مردانه به تقدیم

(۹۹)

رسانید و در همین اثنا شهنشاہ عالمگیر ظفر لویا که سوار نیل کوه شکوه بودند و مشاهده سعی و جلالت و نظارۀ تلاش و کوشش هر دو گروه میفرمودند چون دیدند که اعداء جهالت کیش را بت جرأت دانستند افراشته و مدمنه تیغ قهر و ناوک بلا بجان برداشته خیره روئی و چیره دستی میکنند عرق شجاعت خسروی حرکت نموده و جوهر بصالت ذاتی را کار نموده با ملازمان رکب نصرت قرین بگوسک مبارزان جهاد آئین متوجه گردیدند و بهادران جانسپار و دلیران عرصه کارزار را که با دشمنان نابکار گرم گیر و دار بودند بیدم اعانت و امداد و نیروی اقبال خدا داد قوت بخشیده چنان نزدیک رسیدند که قول همایون بهراول پیوست • • بیت •

بجائی که او رخس کین رانده بود • تهور چو گرد از قفا مانده بود
از آثار شوکت و شکوه بادشاهی که پرتو انوار عظمت و جلال
آهی ست اعداء بد عانبت را پشت همت شکسته بازوی جرأت
بسمتی گرائید و جنود مسعود را این حمله رساند و حرکت بهادرانه
ازان جوهر تیغ عالمگیری مایه دلوری و دلیری گردید غازیان لشکر
منصور مانند خیل نور که با چپا ظلمت متدیزد و بسان شعله برق
که در سیاهی آویزد با گروه مخالف و فرقه ذلال بکوشش و قتال
در آویخته بضر ب شمذیر و طعن سنان آن جهالت کیشان را مانند
بنات الذمش متفرق و پریشان ساختند و خورشید سان بتیغ عدو
سوز بسیاری از هندوان بد اختر تیره روز را چون مایه بر خاک
هلاک انداختند • • نظم •

زبس را چپوتان به پیکار و جنگ • گذشتند از جان بناموس و ننگ

(۷۰)

فتاد آنقدر کشته در کارزار • که شد بسته راه گریز خوار
 ز تیغ جهاد آتشی بر فروخت • کزان هندوی جنگجو زنده سوخت
 دران میدان کین چندان خون کفار بی دین ریخته شد که تا ابد
 سمره از خاک آن زمین لاله گون روید و آنقدر پشته از کشته آمانه
 گشت که زاغ و زغن آن وادی تا قیامت طعمه نجوید از بس مخالفان
 تیره سر انجام را سر از تن جدا کرد دم تیغ انتقام کنده آغاز نهاد
 و بس که پیغام فنا بگوش جان اعدا رسانید زبان تیز خنجر از
 کل افتاد •
 • نظم •

دران کینه خواهی ز بس طمن و ضرب • ز کار خود افتاد آلات حرب
 چو تیر شکسته کمان شد ز دست • زره پاره شد چون گریبان مست
 حاصل که بهادران فیروزمند با آن گروه شقاوت پیوند چنان گیرداری
 کردند و کارزاری نمودند که ترک خون آشام بهرام را از نظاره آن
 قهر و موامت تیغ - طوت در نیام خجلت ماند و هندوی تند خوی
 زحل را از مشاهده آن دلیری و کنداوری درون حیرت بسر بر آمد
 و درین رختخیز بلا و ستیز مرد آزما میکند مژگه هاده و سجان سنگه
 میسودیه و رتن مژگه راتهور و ارجم گور و دیال داس جهالا و موهن مژگه
 هاده که از سرداران معتبر و عمدها و اعیان آن لشکر بودند بتیغ
 آبدار آتش بار مجاهدان ظفر شعار مرهانه وار هر در جیب عدم
 کشیدند و جمعی کثیر و فرقه انبوه از نام آوران آن گروه باطل پژوه
 همراهی آن سالکان محالک فنا گزیدند و از غلبه شکوه و صلابت
 سوکب گیتی کشا و مشاهده آن فر عظمت و جلال شهنشا ظفر لوا
 راجه رایسنگه میسودیه از قول مخالف و راجه سجان مژگه بتدیله

(۷۱)

و امر سنگه چندراوت از هراول غنیم لئیم با خیدل و حشم و طبل و علم در اثناء نبرد و پیکار از معرکه کوزار رو تانند و پپای مردی فرار رخت هستی از آنعرصه فذنه بار بدر بره بجانب اوطان خود شتافتند و مراد بخش که در برانغار موکب ظفر پیرا صف آرا بود از جانب یمین بر بلنگاه اعدا که در عقب آن پیش هزیمت گرا بود ریخته بغارت و تاراج پرداخت و باین حرکت بی موقع آن گروه متهور جاهل را لختی مضطرب و متزلزل ساخت و از جوتی که هراست اردوی غنیم بآنها متعلق بود مالوجی و پرسوجی تاب مقاومت نیاورد رخ از جنگ وستیز و رو از شمشیر تیز بر تانند آهنگ گریز کردند و دینی منگه که عقل در سمت و تدبیر دور اندیش داشت از راه انقیاد در آمده پیش مراد بخش رفت و او را شفیع عفو جرابم و وسیله صفح مآثم خویش ساخته با او همراه شد و چون عبور لشکر مراد بخش درین حرکت از سمت چپ راجه جسونت منگه بود و از نزدیک قول آن مرخیل فذنه گذشت سواد ادرا فی الجملة آریزیشی با اعداء جسارت منش روی داد اغتخار خان و چندی دیگر که در سمت یسار آن حرب اذبار بودند بمقابله و مدافعه پرداختند و بترکناز جرأت هیجا هوا-په بجانب عدم تاختند و راجه جسونت منگه از ملاحظه اینحال و مشاهده نیروی اقبال بی زوال بر خلاف داب راجهای بزرگ تبار و راجپوتان تهور کیش نهایت آثار ننگ فرار بر خود پسندیده و نیل عار بر چهره روزگار

(۲۰) ترموجی

(۷۲)

خود کشیده با معدودی از راجپوتان زخمی نیم گشته که بقیه
الصیف عساکر نصرت بودند راه وطن پیش گرفت • بیت •
چنان بیمناک و هراسان گریخت • که زبار را از گرانی کسبخت
و قاسمخان و سایر لشکر پادشاهی که دران دستخیز بلا هدف ناوک
قضا نگشته بودند بکام ناکامی راه فرار سپردند و بر آوردن نقد حیات
ازان مهلکه غنیمت شمردند و همای همایون فال فتح و ظفر از اوج
لطف و عنایت آلهی بر پرچم رایت منصور سایه گستر شده شاهد
نصرت و فیروزی در آئینه تیغ مجاهدان موکب جلال جمال نمود
و گلهای خرمی و شادمانی در سر باستان آمال و آمانی هوا خواهان
شگفتن آغاز کرد و مجموع توپخانه و خزانه و فیلان غنیم بقید ضبط
و تصرف اولیاء دولت فیروزی لوا درآمده همه اموال و سامان و اردو
و بنگاه مخالفان تاراج لشکر ظفر اثر شد • • نظم •
دلبران چو فارغ ز هلیجا شدند • بتاراج بنگاه اعدا شدند
ز دشمن کسی بخت اگر یار داشت • همین سر برد برد و هامن گذاشت
بدست اندر آمد بسی باد با • ز خون جمله دست و پا در حفا
به بند آمد از هر طرف فیل دست • چرمستی که تند عصص را بدست
بالجمله بنیم اشاره آبروی شمشیر و یک حمله اقبال عالمگیر شهنشاہ
جهان این قسم فتح نمایانی که طراز فتوحات آسمانی و عنوان
نامهای پاستادی تواند بود نصیب احباء این سلطنت جاویدانی
گردید و ازینگونه لشکری گران و جیشی پیکران که اعظم راجهای
هندوستان و مرداران عمده جلالت نشان دران فراهم آمده بودند و توپخانه
عظیم با ساز و سامان و فیلان فلک شکوه کوه توان و سایر اسباب گبر و

(۷۳)

داروایوات رزم و پیکار همراه داشتند بنیروی زبردستی و خصم انگنی
 طالع والای خدیو زمان این چنین شکست فاحشی خورده مزای
 جسامت و بی ادبی و پاداش جهالت و محال طلبی خویش یافتند
 چنانچه بغیر از زخمیانی که پدای مردی فرار نیمجانی از عرصه
 کارزار بدر بردند و جمعی از آنها نیز در بوادی خذلان و خواری از
 آسیب زخمهای کاری جان بجان آفرین سپردند قریب شش هزار
 کس از مقتولان آن سخذولان و کشتگان آن بخت برگشتگان باشاره
 والا بشمار و تعداد در آمده •
 • نظم •

بگیتی ست تارم فتح و شکست • چنین فتح کس را نداد ست دست
 نه چشم زره این چنین فتح دید • نه گوش سپرد در مصافی شنید
 و از آنجا که خلقت قدسی سرشت این برگزیده الهی منبع گوهر
 صروت و معدن جوهر فتوتست تعاقب لشکر گریخته که آب روی
 صردی بر خاک بی ناموسی ریخته بودند تجویز فکریه بهادران
 نصرت لوا را که از رحم تگامشی که شیوه عاجز کشی ست منع
 فرمودند و نیز بمقتضای کمال دین پروری و مسلمانی که
 سررشته جبلت همایون ست حکم عالم مطاع بنفاد پیوست که دران
 معرکه و غا هرکرا مسلمان یابند بجان امان داده دست از خون او
 بدارند و از آرور و بنگاه غنیم متعرض عرض و ناموس مسلمین نگردند
 و بیمن اقبال سرمدی و مدد حفظ و حمایت ایزدی که در جمیع
 معارک و میادین شامل حال هوا خواهان دولت ابد قرین است
 درین آویزش و کارزار که نظیر کارنامه رستم و اسفندیار بود چندین
 امراء نامی از راجپوتان و مسلمان بتیغ قهر و انتقام مجاهدان

(۷۴)

فیروزی مآل مورد ننا و زوال گشتند از مردان لشکر منصور و نام
 آوران جنود مسعود سوای مرشد قلیخان چنانچه سبق ذکر یافت
 دیگر کسی عرصه تلافی نشد و غیر ذوالفقار خان و سکندر روهیله
 و شیخ عبد العزیز و رکفاتهه سنگه راتهور دیگری از عمدها را
 آسیب زخم فرسید ازین فدویان نصرت مند شیخ عبد العزیز بکثرت
 تردد و جانفشانی و حسن شجاعت و کار طلبی بیست و یک زخم
 برداشته بود لیکن بپرکت اخلاص درست و نیکو عقیدتی از مضرت
 جانی و خطر هلاک ایمن مانده بمرهم گستری الطاف و عنایات خدیو
 دشمن گداز دوست نواز آن زخمها بالتیام گرائید نیش بنوش
 جراحات براحت مبدل گردید الفصه بعد از وقوع فتح و ظفر
 شاهشاه سوید دین پرور نعمت نیاز بدرگاه اینزد نصرت بخش کار ساز
 برآورد سجدهات شکر الهی و سپاس الطاف نامتناهی بتقدیم رسانیدند
 و لوای غلبه و فیروزی باوج حشمت و بهروزی انراخته و نوای
 کوس فتح و گورکه شادبانه مانند صیحت اقبال و طنطنه جلال
 خویش بلندی گرا ساخته قرین بخت فیروز و طالع دشمن سوز
 بدواتخانه مختصری که در جنگ همراه بود و باشاره والا در موضع
 لشکرگاه غنیمت برپا کرده بودند نزول اجلال نمودند و آنجا با ملازمان
 رکاب نصرت و مجاهدان جنود دولت نماز ظهر بجماعت گزارده بعد
 از ادای فرض و سنت شکرانه این صوبت کبری را از روی نیاز
 دوگانه ادا کردند و مراد بخش اینجا بعز بساط بوس رسانیده تسلیم
 مبارکباد فتح نمود و دیبلی سنگه بندیله را که با خود بسده سفید آورده
 بود از مباحن مراحم پادشاهانه اندماس عفو تقصیرش کرده بدولت

(۷۵)

ملازمت اکسیر خاصیت فایزگردانید و حضرت شاهنشاهی تمام روز آنجا بسر برده بعد از نماز مغرب که خبر رسیدن اردوی منلی و افراخته شدن دولتخانه والا بعرض اشرف رحید ترین سعادت با عهاکر ظفر مآثر سوار شده بمعسکر گردون شکوه که بمسافت یک کرده در همان نواحی واقع شده بود شرف نزول ارزانی فرمودند و مراد بخش را بجلدوی یکدلی و موافقت با اولیای دولت درین فتح آسمانی مورد انظار عاطفت و مهربانی فرموده بانعام پانزده هزار اشرفی و مرحمت چهار زنجیر فیل کوه پیکر و دیگر عطایا و مواهب عز اختصاص بخشیدند و نهال گلشن عظمت و سر بلند کوهر محیط سعادت و ارجمندی بادشاهزاده عالیقدر محمد سلطانرا باضافه پنج هزاری پنجهزار سوار بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار ششمول انظار مرحمت فرمودند و بیست و سیوم ماه مذکور ظاهر بلد اوجین از پرتو نزول همایون مطلع انوار فیروزی شد و گروهی از بندهای عقیدت سگال که درین نبرد اقبال مصدر کوشش و جانفشانی گشته بودند مورد جلیل الطاف و اعطاف شده کامیاب نوازش بادشاه گردیدند از آنجمله نجابتخان بمرحمت خلعت خاصه و دو زنجیر فیل و انعام یک لک روپیه مطرح انوار عنایت گشته بخانخانان بهادر سپه سالار والا خطاب شد و ملتفتخان بخطاب اعظم خانی و خدمت جلیل القدر دیوانی و مرحمت خلعت خاص و امپ با ساز طلا و طوغ و نقاره و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری در هزار و پانصد سوار پایه اعتبار بر افراخت و مفتخر خان برادرش که میر بخشی موکب اقبال بود بخطاب خانزمانی و

(۷۶)

عزیزیت طوغ و نقاره و یک زنجیر نیل و میر ضیاء الدین حسین که سابق بخطاب همت خانی نامور شده بود بخطاب اعلام خانی و مرحمت امپ و انعام چهار هزار روپیه باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزارى و پانصدی هزار و پانصد سوار و بهادر خان بعزیزیت امپ و علم و ذوالفقار خان بعطاء خلعت و اسب سرافراز خان بمرحمت امپ و نیل و غازی بیجا پوری بخطاب زندرله خانی و باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار و کار طلبخان باضافه هزارى هزار سوار بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار از الجمله هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و عابد خان باضافه هزارى دو صد سوار بمنصب چهار هزارى هفتصد سوار و شجاعخان ولد خانخانان بهادر سپه سالار بعزیزیت خلعت و اسب و باضافه هزارى هزار سوار بمنصب سه هزارى دو هزار سوار و عبد الرحمن بیجا پوری بخطاب شریزه خانی و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزارى هزار و پانصد سوار و الهام الله ولد رشید خان انصاری بخطاب پدر خوبش و مرحمت خلعت و علم و باضافه هزارى پانصد سوار بمنصب سه هزارى سه هزار سوار از ان جمله پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه و راجه اندرمن دهنديره بعطای نقاره و علم و دیبى سنگه بنديله بمرحمت خلعت و اسب و لودبخان بعزیزیت امپ و نقاره و علم و فتح درهيله بخطاب فتح جنگ خانی و مکرمت نقاره و علم و باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصد سوار و اسمعیل خوبشکى بخطاب جانباز خانی و عطای علم و باضافه پانصدی صد سوار بمنصب دو هزارى ششصد سوار و کمال اودی بخطاب

(۷۷)

هزبرخانی و اضافه پانصد دویصد سوار بمنصب دو هزاری پانصد
سوار و محمد بیگ خوشکی بخطاب دیندار خانی و اضافه پانصدی
دویصد سوار بمنصب دو هزاری پانصد سوار و مرتضی خان بمرحمت
فیل و اسب و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری پانصد سوار
و احمد خوشکی بخطاب اخلاصخانی و اضافه پانصدی صد سوار
بمنصب دو هزاری پانصد سوار و حمید کاکر بخطاب کاکرخانی
و محمود منگلی بخطاب منگلی خانی و احمد بیگ میرتوزک
بخطاب ذوالقدر خانی و اسماعیل نیازی بعطای علم و خطاب
خانی و میرابوالفضل معموری بخطاب معمور خانی و اضافه
پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و حمید
الدین بخطاب خانه زاد خانی و میر عیسی ولد اسلام خان بخطاب
همت خانی و عطای خلعت و اسب و منصب دو هزاری دویصد
سوار و شیخ عبدالعزیز بعنایت خلعت و اسب و خطاب خانی
سر بلند گشته و خواجه کلان بخدمت دیوانی صوبه مالوه معین
گشته بخطاب کفایت خانی و مرحمت خلعت و اسب و باضافه
سیصدی صد و پنجاه سوار بمنصب هزاری دویصد سوار سرافراز
شده و عالم مانگه زمیندار گذر که در بنوقت دولت زمین بوس
دریافته بود بخطاب راجگی و عطای خلعت فاخره و اسب و فیل
با سازنقره و شه شیر و کمر خنجر و جلیغه مرصع و گوشواره مروارید مشمول
مراحم گوناگون گشته رخصت وطن یافت که همراه کفایت خان
بمراحم خدمت دولت خواهی قیام نماید و سوبه مانگه زمیندار
کلی بهیت بعنایت خلعت و اسب و دهکده کی مرصع و امر مانگه

(۷۸)

زمیندار نرور بمکرمیت خلعت و اسب و شمشیر و چیلخت بندیده
 بعطای اسب و خلعت مباحی گشته و دولت افغان بمنصب هزاری
 و پانصد سوار سرافراز دولت بندگی گردید و همچنین دیگر زمینداران
 مالیه مورد عنایات و مطرح القفات بادشاهانه شدند و بهیاری از
 بندهای آستان سلطنت و ملتزمان ركب دولت باضافه منصب
 و عطایای منیه از اسب و نیل و شمشیر و سپر و نقاره و علم مطرح
 انظار فضل و کرم گردیدند و از گروهی که برهنمونی بخت و
 دلالت توفیق از خیل مخالف جدا شده باسلام عتبه جلال کامیاب
 گشته بودند مخلصخان خلف منصور حاجی بخطاب یکم تازخانی
 و منصب سه هزار و پانصد سوار و عطای خلعت و اسب
 و انعام بیست هزار روپیه و سیف الدین محمود معروف بفقیر الله
 ولد تربیت خان مرحوم بمرحمت خلعت و خطاب سیف خانی و
 منصب هزار و پانصدی مقصد سوار و مسعود یادگار نیدرگ احمد بیگخان
 مغفور بمکرمیت خلعت و اسب و بخطاب جد خویش احد بیگ
 خانی و منصب هزار و پانصدی شش صد سوار و محمد مقیم ولد شاه
 بیگخان بعنایت خلعت و خطاب مقیم خانی و منصب هزار و پانصد
 سوار نوازش یافتند بالجمله گیتی خدیو موید منصور پیش از سه مقام
 در ظاهر بلده اوجین بیست و هفتم رجب قرین دولت دارین از آنجا
 نهضت نموده به بیست و هشت کوچ و سه مقام بیست و هشتم
 شعبان حضور گوالیار را از فر و صول همایون زیفت پذیر ساختند
 و در جنب بلده مذکور خیام نزول برافراختند • • نظم •
 چو جنب شهشاهیش میکشید • بیارحت خالی اتامت گزید

(۷۹)

بجائی دیگر چون گرفتاری قرار • که تخت شاهی میکشد انتظار
و درین ایام نصرتخان واک خاندوران بهادر مرحوم که بحراست قلعه
راسین قیام داشت و یرلیغ جهان مطاع بطلب او صادر شده بود
جبهه سالی عتبه عبودیت گشته بهنایت خلعت خاص و اسپ
و فیل و خطاب والی خاندورانی مشمول مواظف خسروانی گردید
و بعد از وصول رایت ظفر نگار بگوالیار چون بی شکوه ننگه پزوه
با لشکری انبوه چنانچه رقمزده کلک بیان خواهد شد بدهولپور آمده
بانواع تدبیرات و لطایف حیل در منع عبور موکب جلال از آب
چنبل میکوشید و اکثر گذرهای مشهور و مقرر را ضبط کرده به بستن
سورچال و نصب ادوات توپخانه استحکام تام داده بود لاجرم رای
عالم آرای حضرت شاهنشاهی بعد از اطلاع بر اینمعنی پرتو اهتمام
و توجه بر تحقیق گذر و تدبیر عبور از دریای سرپور افگند و از آنجا که
آن خاتان موید دین پرور را همواره خضر توفیق در هر طریق راهبر
است بعد از استکشاف و تفحص از زمینداران آن بوم و بر بظهور
پیوست که گذر بهدوریه که از سمت گوالیار بر سمت راست دهلپور
بمسافت بیست کره واقعست بپایاب قابل عبور موکب ظفر ایاب
است و چون عساکر منصور هنوز از کنار آب دور و گذر مذکور غیر
مشهور است بی شکوه بیخرد منور از کوتاه بینی تا حال بضبط
و محافظت آن نپرداخته بنابراین روز دیگر که جنود ظفر اعلام آنجا
مقام داشت خدیو جهان خانخانان بهادر سده سالار و ذوالفقار خان

(۲ ن) ذوالقدر خان

(۸۰)

وصف شکنخان را با مبارزان توپخانه و جمعی دیگر از بندهای
جانسپار تعیین فرمودند که برجناح استعجال روان گشته بآن گذر
از آب بگذرند و تا وصول رایت اقبال آنرا از تصرف مخالفان
بد سگال صیانت نمایند بموجب فرمان واجب الایمان بندهای
اخلاص نشان توسن همت بسان برق آتش عمان کرده صباح آن که
سالمخ شعبان بود بکنار چنبل رسیدند و بی توقف و درنگ چون
باد از آب گذشته آنطرف منزل گزیدند و در همین روز گیتی خدیو
فیروز مند از گوالیدار نهضت نمودند پدایمردی همت بلند و عزیمت
آسمان پیوند بدو منزل طی آن مسافت بعید کرده روز دیگر که غره
ماه مبارک رمضان بود قرین قایید آسمانی از آب مذکور عبور
فرمودند و عساکر نصرت اثر و نهنگان دریای فتح و ظفر فوج فوج
مانند موج بسهولت از آب گذشته آبروی آب چنبل از فیض نزول
اشرف مهبط انوار عز و شرف کردند چون سر رشته کلام در نگارش
مآثر اقبال شهیدشاه خورشید قدر گردون احتشام باینجا رسید
بحسب اقتضای مقام ذکر شمه از احوال حضرت اعلی و مراتب
کوتاه اندیشی و مژده پژوهی بی شکوه بعد از استماع خبر انهزام راجه
جسونت سگه از اولیای دولت در نواحی اوجین که مقدمه شکست
کلر آن بی بهر سعادت دارین بود ضرور مینماید و کلاک حقایق
نگار بطریق اجمال چندین پرده از جمال شاهد مقال میکشاید که -
حضرت اعلی را اگر چه در مستقر الخلافت اکبر آباد فی الجملة صحتی
و یقینی در کوفت بهم رسید لیکن چون هنوز بکلیه آن عارضه مندفع
نگشته بقیه آن آزار بحال و ضعف و فتور روی در مرتبه کمال بود

(۸۱) .

و فصل تابستان نزدیک رسید و اطباء از خوف عود مرض گذرانیدن
 موسم گوما را دران مقرر دولت که هوایش بمراتب گرمتر از هوای
 دارالخلافه شاهجهان آباد و منازل و عمارت دولتخانه اش از حیثیت
 وسعت و فضا و نزهت و صفا دون مرتبه عمارات آن خطه فیض
 بنیاد امت تجویز نمی نمودند لهذا آنحضرت را عزم معاودت بصوی
 دارالخلافه که بعزیمت روح هوا در تابستان و نور طراوت و نصارت
 باغ و بهتان و تسلسل نهر کوثر مثال و ترریح هبوب شمال و وسعت
 مساکن دایندبر و نزهت اماکن فردوس نظیر از اکثر بلاد و امصار
 امتیاز داره از خاطر مقدس سربرزده و این اراده مصمم گشته و
 بی شکوه اگرچه ایلمعنی را منافی مطالب دور از کار و ضد خیال
 و پندار خود میدانست و راضی بنهضت الویة مسموعه از آن مستقر
 دولت نبود اما چون طبع مبارک حضرت اعلی را بعزیمت این
 حرکت بصیار مایل دید و نیز از کمال صفاهت بلوشهای لاف آمیز
 راجه جهونت سنگه که بدعویهای بلند و تعهدات ناپسند فرور افزای
 او بود خاطر جمع نبوده چنان می پنداشت که او بالمشکری که همراه
 دارد سد راه موکب ظفر پناه می تواند شد لاجرم بنهضت و ایات جلال
 ازان مرکز سلطنت تن در راه و حضرت اعلی هردهم رجب که بیست
 و دوم آن محاربه عماکر نصرت پیرا با راجه جهونت سنگه ضلالت
 گرا بر ارجین روی داد ازان خطه دولت بنیاد متوجه دارالخلافه
 شاهجهان آباد گشتند و دوم شعبان که ایات عالیات آنحضرت
 بمستقر خلافت نزدیک رسید، موضع بلوچ پور مخیم نزول اردوی
 همایون بود رستم بیگ گرز بردار و هانی بیگ یساول که از پیشگاه

(۸۲)

ملطنت نزد راجه جمونیت سنگه رننه بودند معاودت نموده خبر
 انبزام آن ضلالت شعار و توجه خدیو کامگار بعزم ملازمت حضرت اعلی
 رسانیدند بی شکوه از استماع این خبر مغلوب سلطان رعب و هراس
 گشته و سر رشته رای و تدبیر از کف فرو هشته عزیمت رجعت
 قهقری بمستقر خلافت اکبر آباد نمود و حضرت اعلی را که اصل
 و اضی باین معنی نبودند و کمال اهتکشاف از برگشتن اظهار
 میفرمودند بمبالغه و الحاح تمام و تمهید مقدمات غرض آمیز
 فساد انجام بارتکاب معاودت مضطر ساخته تنان اراده آنحضرت از
 رفتن شاهجهان آباد بصوب مقصد خود تانست و موکب مسعود
 بادشاهی از بلوچ پور رایت مراجعت بجانب اکبر آباد انراخته
 نهم ماه مذکور پرتو وصول بآن مرکز خلافت امکنند و بی شکوه بجمع
 سپاه و لشکر و سرانجام اسباب فبره و پیکار پرداخته جمیع امراء و
 منصفداران بادشاهی را که طلبیدن آنها از صولجات و محال فوجداری
 و جاگیر ممکن بود بسد سلطنت طلبید و در تهلیمه خواطر و تمخیر
 قلوب آنها کوشیده همه را با خود متفق و همدستان ساخت و امراء
 و عمدت های حضور و سایر ملازمان پایه سریر خلافت را به چرب و نرمی
 و ملایمت و نوید احسان و رعایت مستمال گردانیده رایت استبداد
 بقصد نژده و فساد برافراخت و در اندک فرصتی از بلدهای
 عنیه سلطنت و سپاه قدیم و جدید خود حشری انبوه و لشکری
 بدشمار که قریب حصت هزار سوار بود فراهم آورده از اسلحه و ادوات
 قورخانه بادشاهی چندانکه خواست بر لشکریان قسمت نمود و سر
 بخود رانی و شورش افزائی بر آورده دست بانواع اعراف و تدبیر